

" از میان گفته ها و نظرات " کیانوری " در چاپ جدید " گفتگو با تاریخ "

انصاف داشته باشید

و همه را متهم نکنید!

کمک گرفتن از امریکا، به معنای جاسوسی و وابستگی به امریکا نیست. ما وقتی پس از کودتا به مهاجرت رفتیم، غرب به هیچ وجه ما را جا نمی داد. و به همین دلیل به شوروی رفتیم. غرب سرخ های رنگ پریده را جا می داد. سازمان مجاهدین خلق ساختار غیر دمکراتیک دارد و ترورهای که انجام داد ضربه به انقلاب بود.

(۵)

س: این سؤال مطرح می شود که اگر رهبران «حزب توده ایران» بعد از کودتای ۲۸ مرداد به جای اینکه به کشورهای کمونیستی بروند به کشورهای غربی می رفتند- مثل دکتر شایگان و امثال اینها- از یک طرف به عنوان تدریس و از طرف دیگر یک تشکیلات مستقل درست می کردند، آیا آن وابستگی و شیدائی و چسبندگی نسبت به شوروی کمتر یا ناچیز می شد؟ چون رهبران حزب به دلیل کمک های بیدریغ شوروی، خود را مدیون برادر بزرگتر می دانستند.

کیانوری: امکان عملی نداشت چون اولاً هیچ کدام از این رهبران امکان مالی سفر به غرب را نداشتند. ثانياً غرب پذیرای کمونیست ها نبود. آنها فقط منشعبین از کمونیسم را می پذیرفتند. مثل خان بابا تهرانی، مثل آنهایی که محصل بودند و اصلاً شناخته نبودند. مثل کشاورز، مثل دکتر غلامحسین فروتن و احمد قاسمی. اینها را به آنجاها راه می دادند چون می دانستند اینها از شوروی بریده اند.

ما هیچ راه دیگری نداشتیم؛ نه امکان مالی داشتیم که به آن طرف برویم و نه آن امکان وجود داشت که مثلاً آلمان غربی یک گروه از رهبری حزب توده ایران را بپذیرد. اگر می خواستیم در کشورهای مختلف هم متفرق بشویم اصلاً امکان اینکه بتوانیم جمع بشویم و خرج سفر بدهیم و بیائیم و کار کنیم، محال بود.

ضمناً، مگر ما تنها بودیم؛ کمونیست اسپانیا و حزب کمونیست یونان، همه اینها مرکزشان در شوروی بوده است. تعدادشان هم خیلی زیادتر بود. یعنی عجیب زیاد بودند، همه آمده بودند. اینها را جای دیگر نمی پذیرفتند. به همین جهت است که مارک قرمز داشتن در دنیای غرب فوق العاده ناخواسته بوده است. مگر قرمز رنگ باخته، یعنی مخالفین که آنجا بودند. امثال دکتر شایگان هم مارک قرمز نداشتند. مارک قرمز، خطرناکترین چیز است، چون آنها از قرمزهای خودشان می ترسیدند، چه برسد که اجازه بدهند قرمزهای دیگر هم آنجا بیایند.

س: سازمان مجاهدین خلق

کیانوری: در داخل سازمان مجاهدین خلق در یک فاز اختلاف خیلی شدیدی پیدا می شود. حتی رهبری آن تصمیم می گیرد که مارکسیسم را بپذیرد و مارکسیست بشود. اینقدر که یادم هست، رحمان هاتقی می گفت که ما خودمان در بندهایی که داشتیم- بالا و پائین- می دیدیم که رجوی بالا بود و پایینی ها اصرار می کردند که باید مارکسیسم را همین حالا بپذیریم و گرنه دیر می شود. رجوی می گفته حالا زود است. کتابی که آنها در باره شناخت نوشته بودند ترجمه ای بود از شناخت مارکسیستی. اینکه تا چه اندازه اعتقاداتشان عمیق و ریشه دار بوده، مساله مهمی است، اما در این تردیدی نیست که افراد ساده مجاهدین خلق اعتقادات عمیق مذهبی و وابستگی مذهبی داشتند. من نمونه هایش را در زندان دیدم. افرادی که عمیقاً مذهبی هستند. اینها از نظر سیاسی- سازمانی بدون کمترین دموکراسی در درون خودشان بودند. هیچ سازمان کمونیستی حتی حزب توده ایران در سخت ترین شرایط چنین وضعی نداشته است. در بدترین دورانی که ما داشتیم- در سالهای قبل از ۲۸ مرداد- افراد در داخل حزب انتقاد می کردند. خیلی جدی حرفشان را می گفتند ولی ما اخراج نمی کردیم، مگر افرادی که مشکوک

به رابطه امنیتی با حکومت قرار می گرفتند. ولی افرادی که انتقاد می کردند، ما با آنها کاری نمی کردیم. در داخل خود هیات اجرائیه نظریات مختلفی وجود داشت و کاملاً حق اختلاف نظر داشتند؛ ولی سازمان مجاهدین خلق عبارت است از یک دیکتاتوری بدون قید و شرط، مثل دوران مائوتسه دونگ در چین.

مثلاً خانم رجوی از شوهرش طلاق بگیرد و رجوی با او ازدواج کند و این به عنوان انقلاب اجتماعی انجام می گیرد! خوب از نظر شخصی من هیچ گونه ایرادی ندارم، ولی بعد از این اقدام تبدیل می شود به تعیین رئیس جمهور برای ایران. چند نفر بنشینند و انتخاب بکنند، عده اندکی بنشینند و برای یک کشور ۶۰ میلیونی رئیس جمهور تعیین کنند! یعنی بی احترامی مطلق به این مردم. از این لحاظ هست که به عقیده من در داخل این سازمان نواقص بسیار جدی از لحاظ دموکراسی وجود دارد. ما می دانیم که چندین انشعاب در داخل سازمان مجاهدین خلق رخ داده و تلفات خیلی زیادی هم داده است. هنوز هم به این شکل هست. فراریانی که دائماً از عراق به اروپا فرار می کنند به دلیل سختگیری های زیاد است که در عراق روی آنها انجام می گیرد. آنها در ایران سیاست های نادرستی داشتند، سیاست هایی که تروریستی بودنش کاملاً مشخص بود. عین اشتباه از بین بردن آیت الله بهشتی، با تصور این که ممکن است انقلاب ساقط بشود. همان کاری که گروه دیگری از اسلامی ها مثل فرقان- که آنها با مجاهدین خلق مربوط نبودند- انجام دادند و خیلی زود هم از بین رفتند، ولی عده قابل ملاحظه ای از رهبران را کشتند. مثل مطهری، مفتاح و قاضی طباطبائی. از این گروه ها همیشه پیدا می شود؛ گروه هایی که از این بیماری ها دارند. منتهی این بیماری در «مجاهدین خلق» مانده است. این عبارت است از تمایل به عمل انقلابی، بدون داشتن آگاهی سیاسی واقعی از ایران و اوضاع جهان!

س: ممکن است امریکا در سازمان مجاهدین خلق نفوذ کرده باشد؟

کیانوری: ما دلیلی نداریم که در رهبری این سازمان توانسته باشند نفوذ بکنند. ممکن است افرادی را در آن پایین پایین ها گرد آورده باشند، یا کسی را فرستاده باشند. ولی مسئله اصلی عدم آگاهی و شناختنشان از واقعیت جامعه ایران است. من هیچ دلیلی ندارم برای اینکه بگویم مثلاً الان «سیا» ی امریکا در رهبری مجاهدین خلق نفوذ داشته، یا در همین گروههایی که الان در اروپا هستند.

تمایل به گرفتن کمک از امریکا و سیا فقط مربوط به مجاهدین خلق نمی شود. مگر دریا دار احمد مدنی یک میلیون دلار نگرفت؟ اما من مدنی را عامل سیا نمی دانم. از این جهت است که من می گویم این را نیابستی به عنوان نفوذ سیا در دستگاه رهبری اینها دید که آنها [سیا] دارند اینها را می چرخانند. اینها الان در شرایطی قرار گرفته اند که برای از بین بردن دشمن مشترک می گویند دشمن دشمن ما، دوست ماست! یعنی امریکا که امروز بزرگترین دشمن جمهوری اسلامی است با ما که دشمن این رژیم هستیم، دوست است. این تفکر در بین همه کسانی که الان در اروپا هستند مثل همین گروه دریادار مدنی، مثل حاج سید جوادی و حسن نزیه وجود دارد و من اینها را افراد وابسته به سیاست امپریالیستی امریکا و سیا نمی دانم. بلکه افرادی می دانم که علاقمند به میهن هستند اما با نظام کنونی جدا مخالف اند و حاضرند با هر نیرویی که علیه این نظام مخالفت بکند، همکاری بکنند. این عبارت است از یک گرایش سیاسی، نه یک ماموریت. بایستی در باره همه مخالفین انصاف داشت و این انصاف را همیشه حفظ کرد؛ این خیلی با اهمیت است.